

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

آبان ماه ۱۳۹۲ نوامبر ۲۰۱۳

شماره ۸۸

toufan@toufan.org

www.toufan.org

به مناسبت نود و ششمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر شوروی انقلاب اکتبر ناقوس مرگ سرمایه داری بود



آمریکا از ایران چه می خواهد؟

درحاشیه نشست ۱+۵

"اصلاحیه" قانون کار یعنی چه؟

حذف کامل قراردادهای رسمی و دائمی و اخراج
بی درد سر کارگران و تحمیل دستمزد مورد نظر کارفرما



درگذشت یک قهرمان ملی از سرشت ویژه

ژنرال نگوین جیاب، فرمانده کمونیست و فاتح جنگ های ویتنام



گشت و گذاری در فیسبوک و پاسخ به نظرات

انحرافی در مورد سوریه

شرح حال زندگی لنین (قسمت چهارم)

اثر استفان لیندگرن



به مناسبت نود و ششمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر شوروی انقلاب اکتبر ناقوس مرگ سرمایه داری بود

نود و شش سال از انقلاب کبیر و دوران ساز اکتبر روسیه می گذرد. برای اولین بار بشریت توانست دنیائی را پی ریزی کند که تا به امروز تحقق آن به مغزکسی نیز خطور نمی کرد. در نود و شش سال پیش بورژواها با تمسخر و کنایه، کمونیستها را خوشخیالانی به حساب می آوردند که در عالم رویا زندگی می کنند. می گفتند و تبلیغ می کردند و همانطور که امروز نیز چنین می گویند که جامعه آرمانی آنها تخیلی و غیر واقعی است. تاریخ همین بوده که هست و کسی را یارای تغییر سرنوشت محتوم بشری نیست. آنها کمونیستها را بی خدا خوانده و مسخره می کردند که این بی دینها می خواهند نقش خالق را بازی کنند و جامعه ای خلق کنند که تا کنون در تاریخ وجود نداشته است. ضد کمونیستها حتی امروز نیز همان توهمات را ایجاد کرده و به مسخره کمونیسم و سوسیالیسم می پردازند. دشمنان کمونیسم هرگز از مبارزه با کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم دست نکشیده اند و هر روز چون آفتاب پرستها به رنگی در می آیند تا بتوانند به بهترین وجهی با مارکسیسم لنینیسم مبارزه کنند. روزی از جانب راست می آیند، روزی لباس "چپ" به تن می کنند، روزی کارشناس و پژوهشگر آثار مارکسیستی شده و باستانشناسانه در پی تفسیرهای معیوب و ضد انقلابی و بی خطر برای سرمایه داری در مجموعه آثار کمونیستی بر می آیند و از این جهت مورد لطف بورژواها هستند که آنها را "دانشمند" و "پژوهشگر" خطاب کنند. فقط کافیتست نگاهی به رسانه های خبری و سیاسی، بی بی سی و صدای آمریکا، دوپچه وله و فرانسه و صدها رسانه ضد کمونیستی قد و نیم قد... بیاندازید تا پی ببرید که چپ های دعوت شده به میز مناظره در مورد مارکسیسم چه کسانی هستند. آنها فیلسوفان چپ ضد مارکسیسم لنینیسم و ضد دیکتاتورپرولتاریا، خرده بورژواها و توابانی هستند که با صدای بلند می گویند "اونی که بودیم نیستیم"، سوسیالیسم نقشه مند نمی خواهیم، حزب پیشرو و لنینیستی نمی خواهیم، ما پلورالیسم سیاسی و جامعه مدنی و آزادی بی قید و شرط می خواهیم، ما مخالف خشونتیم و شعار لغو اعدام پرچم ماست..."

لنینیسم چیزی جز تفسیر انقلابی و تحول مارکسیسم در عصر زوال امپریالیسم نیست. لنینیسم ایده های اساسی مارکسیسم را که دشمنان وی آنرا تحریف می کردند و به طاق نسیان می سپردند از منجلاب اپورتونیزم و سازش طبقاتی بیرون کشید آنرا جلا داد و به همه نشان داد که مارکسیستهای واقعی چه کسانی هستند. رفیق استالین بود که پیروان لنین را مارکسیست لنینیست نامید و تنها تفسیر طبقاتی و انقلابی از مارکسیسم را پذیرفت. وی بود که نشان داد یا همراه با کمونیستها برای ساختمان جامعه سوسیالیستی در کشور واحد و یا همراه امپریالیستها و بورژواها با ندبه و زاری برای عقب نشینی و تقاضای بخشش از دشمن طبقاتی. وی بود که نشان داد تنها لنینیستها هستند که می توانند سوسیالیسم را متحقق کنند. انقلاب اکتبر ناقوس مرگ سرمایه داری بود. کسانی که تا دیروز از دروغ بزرگ مارکس، توهم وی سخن می راندند و طبقه کارگر را به خو گرفتن و تن دادن به نظم موجود تشویق می کردند به ناگهان با تکانی از خواب بیدار شدند که به ده روزی که دنیا را تکان داد شهرت یافت. بلشویکها بیک خانه تکانی بزرگ در جهان دست زدند و از روسیه استبدادی و عقب مانده آغاز نمودند. آنها در راهی گام گذاردند که هیچ بشری قبل از آنها از این راه ناشناخته و نپیموده نرفته بود. آنها براهی می رفتند که در گامهای نخست نقشه ای از آن در دست نداشته و بر دانش تئوریک و تجربه شخصی خویش متکی بودند. کار آنها کاری بود کارستان. گامی بود کوچک برای تغییراتی بزرگ در جهان. آنها می رفتند تا جهانی بسازند که ساختمان آن تا به آن روز برای کسی قابل تصور نبود. عظمت کار بلشویکهای نظیر لنین و استالین در این نکته نهفته است که شنیده ها و ندیده ها را به تجسم در آورند. استالین باید بعد از درگذشت لنین با الهام از لنینیسم به معمار بزرگ این نخستین تجربه بشریت بدل می شد. بار عظیم این ساختمان انسانی در آن شرایط دشوار بدوش استالین افتاد. حقا که با سربلندی از این تجربه نخستین تاریخ بشری بدر آمد. خرده بورژواها، آنها که هیپچگاه کمونیسم برایشان جدی نبوده است، آنها که تنها روشنفکرانه گپ و غر می زنند، آنها که اوج استعدادشان در ایرادگیری و پچ و پچه های درگوشی و منفی بافی است، آنها که در دریائی از اشتباهات سیاسی و ایدئولوژیک و خطاهای خصوصی و زنجیر عقب ماندگیهای فکری در ساده ترین گامهای زندگی گرفتار بوده اند و هستند با پرمدعائی خیال پردازانه ای بدنبال دستاوردهای بی عیب و نقص و انسانها خطا ناپذیر افسانه ای می گردند. جامعه آرمانی این خطا ناپذیران حقیقتا که جامعه ای رویائی با انسانهای رویائی و افسانه ای است. آنها بعلت کوری سیاسی از عظمت کاری که صورت گرفته است بی خبرند. مغز آنها محدود بوده و بیش از حیطه ایرادگیری های بنی اسرائیلی توان تفکر گسترده تری را ندارند. آنها هرگز قادر نخواهند بود سوسیالیسم را بسازند. انقلاب اکتبر مشعل فروزانی بود که بر سر راه زحمتکشان و خلقهای تحت ستم جهان قرار گرفت. از آن تاریخ نهضت های آزادیبخش از زیر نفوذ جریانهای مذهبی و بورژوائی بدر آمد و جنبشهای ملی به متحد بالقوه مبارزات پرولتاریائی بدل شد. تضادهای جهان با تضاد میان نخستین کشور سوسیالیستی و محاصره سرمایه داری تکمیل گردید. خصلت جهان کنونی تغییر کرد و تأثیرات عمیقی در جنبشهای اجتماعی بجای گذارد.

لنین نتوانست نتایج انقلاب اکتبر را به چشم ببیند و این استالین با اراده قدرتمند و دانش عظیم کمونیستی خویش بود که تحقق این امر مهم و استثنائی را بعهده گرفت. اقدامات استثنائی به رهبران استثنائی نیاز داشت. وی باید وظیفه ساختمان سوسیالیسم را بدوش می کشید. ساختمانی که نمونه آن تا به امروز وجود نداشت. کسی نمی دانست آنرا چگونه باید ساخت و چگونه باید حفظ کرد. دشواری کار بحدی بود که رفیقان نیمه راه پیدا شدند و به ندبه زاری دست زده از کار خود پشیمان گشته پیشنهاد تسلیم و عقب نشینی کردند. آنها برای عقب نشینی و خیانت خویش به تئوری سازی پرداختند و هر روز بیشتر بدامان ضد انقلاب و ضد لنینیسم غلتیدند. استالین معمار این ساختمان شد. وی با رهبری مدبرانه و فداکاری رفقای بلشویک حزبی و توده عظیم زحمتکشان به بنای این کار عظیم تاریخ دست زد. کاری که هیچ رهبری قبل از وی قادر به خلق آن نشده بود. این کار کارستان در میان دریائی از اخلاص دشمنان صورت می گرفت

تا ثابت کنند سوسیالیسم قابل تحقق نیست. بدون مالکیت مقدس خصوصی نمی شود چرخ اقتصاد را به گردش در آورد. آنها می گفتند مگر می شود بدون ارباب زمین را کاشت و بدون سرمایه دار و رئیس کارخانه کارخانه را به گردش در آورد. کارگران برای آنکه کار کنند به آقا بالا سر نیاز دارند. استالین باید با این تبلیغات و حتی توهامات توده ها مبارزه می کرد. خطر دشمن خارجی، خطر توطئه های داخلی، خطر یاس و سراسیمگی، خطر فرار از مشکلات و ترس از دشمن طبقاتی و ممارست، تجارب و تواناییهای وی چون سایه سیاه و شومی بر شوروی سایه انداخته بودند و بر آنها تنها با تکیه بر حزیت و نیروی فداکاری خلقهای شوروی و در درجه اول طبقه کارگر و شور و شوق وی میشد غلبه کرد. استالین به این امر مهم موفق شد. در دوران سی سال دیکتاتور پیرولتاریا در شوروی جهان ناظر پیشرفتهای عظیم و شگفت انگیز شوروی شد. نه تنها چرخ تولید به گردش در آمد، سطح زندگی زحمتکشان شوروی ترقی کرد، بهداشت رایگان، آموزش رایگان، کار عظیم فرهنگی و هنری و ورزشی و ساختمانی و علمی از شوروی کشوری نمونه ساخت و به زحمتکشان جهان نشان داد که سوسیالیسم توهم نیست، تخیل نیست می تواند به واقعیت بدل شود. تولید بدون سرمایه دار بسیار سریعتر انجام می گیرد. انگلهای اجتماعی که کار نمی کنند ولی در تجملات زندگی می کنند برچیده شدند و به صف دشمنان سوسیالیسم افکنده شدند.

در نود و شش سال پیش نظم نوینی در جهان پدید آمد. نظمی که از نظر اقتصادی به استثمار انسان از انسان پایان می داد و از نظر سیاسی طبقاتی را به قدرت می رسانید که مورد بهره کشی قرار گرفته و در زمره ستمکشان بودند. در نود و شش سال پیش تاریخ به مرتجعین که زندگی در تجملات خویش را از بدیهیات می دانستند فرمان ایست داد و به زحمتکشان اعلام کرد توقف ممنوع! دیگر نمی شود به سبک و سیاق سابق مردم را به اسارت در آورد، مالکیت خصوصی را تقدیس کرد و با جنگهای خانمانسور میلیون انسان را آواره و بیچاره نمود. در نود و شش سال پیش بلشویکها در روسیه قدرت سیاسی را به کف آوردند و تنها به این اعتبار که قدرت سیاسی اساس هر انقلاب و تحولی است، انقلابی که در روسیه صورت گرفت یک انقلاب سوسیالیستی بود.

قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه عده ای که خود را مارکسیست جا زده بودند و تفسیری غیر انقلابی و غیر طبقاتی از مارکسیسم ارائه می دادند بر این نظر بودند که باید از طریق پارلمانی قدرت سیاسی را به کف آورد و به نظم پارلمانتاریسم بورژوائی گردن نهاد. آنها با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان شرط هر تحول سوسیالیستی در کشور مخالف بودند و از این نظریه مارکس و انگلس دفاع نمی کردند. آنها مارکسیسمی می خواستند که بدهان بورژوازی مزه بدهد. لنین مارکسیسم را نجات داد و برای نخستین بار در مقابل چشمان حیرت زده جهانیان نشان داد که پابرهنگان، بی چیزان، ستمکشان، انسانهایی که هرگز به حساب نمی آمدند، هیچ بودگان بیکبار همه چیز شده اند. مکتبی در جهان به پیروزی رسیده است که انسانیت را بر اساس پول و سرمایه و تمکن محک نمی زند.

این است نقش تاریخی انقلاب دورانساز و کبیر اکبر. دشمنان انقلاب که نتوانستند در مقابل قدرت انقلاب مقاومت کنند بعد از آن به تحریف دستاوردهای انقلاب پرداخته و سعی کردند آنرا بی اعتبار کنند. مبارزه خروشچف با "کیش شخصیت استالین" و دروغهای وی در مورد بنیانگذار ساختمان سوسیالیسم در شوروی در حقیقت به زیر پرسش بردن جامعه سوسیالیستی بود. استالین فرد نبود مظهر دیکتاتوری پرولتاریا و معمار ساختمان سوسیالیسم در طی سی سال بود. استالین بود که قوانین اقتصاد سوسیالیستی را در شوروی با توجه به تجربه دیکتاتوری پرولتاریا تدوین کرد و تحت عنوان "مسائل اقتصاد سوسیالیستی" منتشر نمود. حمله به استالین حمله به سوسیالیسم، حمله به انقلاب اکبر، حمله به مارکسیسم لنینیسم بود و هست. این است که رویزیونیستها که در همدستی با خروشچف لنینیسم را بدور افکندند و شمشیر خویش را برای "زدودن کیش شخصیت استالین" از غلاف بیرون کشیدند مشروعیت آنرا ندارند که از انقلاب اکبر دفاع کنند. دفاع رویزیونیستها از انقلاب اکبر صرفا جنبه ظاهری و برای ی خاک پاشیدن به چشم فریب خوردگان است. بدون برخورد به دستاوردهای سی ساله دوران دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، بدون برخورد به جریانهای ضد انقلابی تروتسکیستی و زینویفستی و بوخارینیستی، بدون برخورد به نظریات ضد انقلابی خروشچف و اصلاحات اقتصادی کاسیگین و برژنف ادعا در مورد حمایت از انقلاب اکبر و تجلیل از نود و شش سالگی آن حرف پوچی است. تجلیل از انقلاب اکبر آموزش از دستاوردهای آن و علل شکست آن و بسیج کمونیستها برای مبارزه با رویزیونیستها آشکار و پنهان است. بدون این مبارزه ضد رویزیونیستی تجلیل از انقلاب اکبر عبارتند از بی محتوی برای رفع تکلیف است.

زنده باد نود و ششمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر!

مرگ بر ارتجاع، سرمایه داری و امپریالیسم!

زنده باد مارکسیسم لنینیسم!

حزب کار ایران (توفان)

۲۴ اکتبر ۲۰۱۳

www.toufan.org

زنده باد سوسیالیسم این پرچم رهائی بشریت

آمریکا از ایران چه می خواهد؟

درحاشیه نشست ۱+۵

طرح پیشنهادی ایران به ۱+۵ سر و صدای زیادی برآه انداخته است. دیپلماسی مخفی و محرمانه در قبال مردمی که نامحرم نامیده میشود سئوالات متعددی را برانگیخته است. روشن است وقتی خبرتوافقات محرمانه ایران با ۱+۵ در رسانه های اسرائیلی منعکس میگردد مردم ایران نیز از آن بی خبرند مبین خیانتی است که توسط رژیم منفور جمهوری اسلامی صورت گرفته و مغایر منافع ملی مردم ایران است. بی دلیل نیست که سخنگوی کاخ سفید ۲۴ مهرماه اعلام داشت "که طرح ایران بسیار مفید و دولت آمریکا آن رادارای آن سطحی از جدیت و استحکام می بیند که پیش از این سابق نداشته است".

تاکید رژیم جمهوری اسلامی بر مخفی نگاه داشتن این طرح ترس از مردم بوده و شتاب رژیم برای سازش با آمریکا نشان از بحران عمیقی است که سرپای زمامداران بی کفایت اسلامی را فراگرفته است. طرح پیشنهادی ایران برای مردم ایران مخفی است اما نه برای اسرائیل و شیطان بزرگ. در هر حال آنچه پرسیدنی است این است که امپریالیست آمریکا از رژیم جمهوری اسلامی چه می خواهد، آیا با عقب نشینی رژیم و امضای پروتکل الحاقی قضیه پایان میگیرد، تحریمها لغومیشوند و آمریکا دست از سر رژیم برخواهد داشت؟

حقیقت این است که امپریالیسم آمریکا سالهاست سیاستش را در مورد ایران تعیین کرده است. آنها از ایران یک کشور نیمه مستعمره مانند زمان شاه می خواهند. آنها کشوری می خواهند که ژاندارم منطقه شده و همدست امپریالیستها در غارت منابع انرژی منطقه و تضمین استخراج و انتقال آنها به بازارهای غرب باشد. آنها ایرانی می خواهند مخالف چین و روسیه و در زمان مناسب مخالف هند و ژاپن و شاید اروپا تا آمریکا بتواند بر گلوگاه نفت جهان دست داشته باشد و پیچ آنرا شل و سفت کند و ایران را در گزینش سیاست راهبردی خویش در اقیانوس آرام در دهه آینده در کنار خود داشته باشد و نه در کنار چین. آنها مشکلتشان بر خلاف ادعاهای ایرانی های فریب خورده و یا خود فروخته غنی سازی اورانیوم نیست. مگر در زمان خاتمی دو سال این غنی سازی با خواست آمریکا به تاخیر نیفتاد؟ مگر ایران به خواست آمریکا برای امضاء پروتکل الحاقی که یک پیمان استعماری است تن در نداد؟ مگر ایران به خواست آمریکا مبنی بر عودت تفاله های اتمی نیروگاه بوشهر به روسیه تن در نداد؟ مگر ایران حاضر نشد در صورت فروش اورانیوم غنی شده ۲۰ در صدی برای مصارف تحقیقاتی و پزشکی دانشگاه تهران از تولید آن خودداری کرده و بهای خرید آنرا به روسیه، چین، آمریکا، آرژانتین و... بپردازد و از تولیدش صرفنظر کند؟ مگر رفسنجانی با سیاست تعدیل اقتصادی و باز گذاردن دست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران و اجرای خواستهای سازمان تجارت جهانی به خصوصی سازی مالکیتهای عمومی مردم ایران دست نزد و نفت ایران را با پوشش شرکتهای خصوصی پاسدارن مافیائی خصوصی نکرده است و... پس چرا آمریکا از این "فرصتهای مناسب" برای عادی کردن روابط با ایران استفاده نکرد و نمی کند؟ آیا خنده روحانی را کم داشت؟ مگر سید خندان، خاتمی نمی خندید؟

از منظر حزب ما امپریالیسم آمریکا به تسلط بر منطقه نظر دوخته است. آنها ایرانی نوکر آمریکا، متحد اسرائیل، دشمن فلسطین، لبنان، سوریه، کره شمالی، کوبا، ونزوئلا، بولیوی، چین، روسیه و... می خواهند. آنها تنها به یک تغییر راهبردی تن خواهند داد و آنها با دست عوامل مورد اعتماد خود و نه با هر جناح غیر قابل محاسبه در حاکمیت ایران. اشغال لیبی، افغانستان، عراق، تجاوز به سوریه و لبنان، تقویت تروریسم در عراق، کنار آمدن با طالبان علیه ایران، دامن زدن به خواستهای جدائی طلبانه در ایران و تقویت تروریستهای ایران در خارج از ایران دامن زدن به جنگ شیعه و سنی، تحریم اقتصادی و مالی و گرسنگی دادن به مردم ایران، پروار کردن اپوزیسیون خود فروخته ایران در خارج از کشور و دنبالچه های آنها در درون ایران برای روزمبادا... همه حاکی از سیاستی است که آمریکا برای ایران در نظر دارد. رژیم جمهوری اسلامی که در محاصره کامل قرار گرفته است دو راه در پیش دارد یا با خفت تسلیم امپریالیسم آمریکا شود و مورد حمله نظامی و سرکوبگر آنها قرار گیرد و تازه تضمین ندارد که آمریکائی ها همین قشر مافیائی را بر سر کار نگهدارند و یا به مردم ایران برای مقاومت در مقابل استعمار خونخوار تکیه کند، که آنوقت باید به یک حکومت دموکراتیک تن در داده و مفسدان را محاکمه کرده به سزای اعمالشان برساند. با دست رفسنجانی، مصباح یزدی، جنتی، لاریجانی و... نمی شود رژیم را "نجات" داد فقط می شود ایران را بر باد داد و به هرج و مرج کشاند. آمریکا با "نجات" این رژیم هم موافق نیست. رژیم جمهوری اسلامی به بن بست رسیده است و به چشم خود می بیند که وضعیت سوریه و لبنان به نفع ارتجاع منطقه تغییر می کند و به داخل خاک عراق کشیده خواهد شد. این ایران است که باید در شرق و غرب خود نیز میان طالبان و القاعده ثبات خود را حفظ کند و این تنها با تکیه بر مردم و برسمیت شناختن آزادیهای دموکراتیک و مجازات جنایتکاران و مفسدان مقدور است. امری که خود این رژیم قادر به حل آن نیست و باید بدست مردم ایران حل گردد. یاپذیرش تمام خواسته های امپریالیست آمریکا یا ادامه توسری! رژیمی که به مردمش پشت کرده راهی جز نوکری امپریالیست را پیش روی ندارد. این تازه آغاز سحر است.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!

" اصلاحیه " قانون کار یعنی چه؟

حذف کامل قراردادهای رسمی و دائمی و اخراج بی درد سر کارگران و تحمیل دستمزد مورد نظر کارفرما

حسن روحانی سه شنبه دوم مهر ماه در سفرش به نیویورک قبل از شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل با کریستین لاگارد رئیس صندوق بین المللی پول ملاقات کرد.

گری رایس سخنگوی صندوق بین المللی پول به خبرگزاری رویترز می گوید که در این دیدار که به درخواست مقام های ایران انجام گرفت محور مذاکرات رئیس جمهور ایران و خانم لاگارد حول سیاستهای اقتصادی دولت روحانی و راههای تعمیق روابط ایران با این نهاد مالی جهانی بوده است.

خبرگزاری ایسنا نیز گزارش میدهد: " در این دیدار با اشاره به اجرای قانون هدفمندی یارانه ها و بازنگری و حل و فصل مشکلات مرحله اول اجرای این طرح در دولت جدید ، بر برنامه ریزی و زمینه سازی برای اجرای مرحله دوم آن تاکید کرد." در روز ۲۰ مهر علی طیب نیا وزیر امور اقتصادی و دارائی همراه با هیئتی برای شرکت در نشست سالیانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول با آمریکا سفر کردند.

با توجه به تاکید حسن روحانی بر پیگیری قانون برنامه پنجم توسعه که پایه و اساس آن بر سیاستهای نئولیبرالیستی گذاشته شده است و گسترش خصوصی سازیها و جلب و جذب سرمایه های خارجی از اهداف آن می باشد به علاوه رفع موانع عضویت رسمی در سازمان تجارت جهانی و برخورداری از وامها و اعتبارات ناشی از عضویت در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که مشروط بر تغییر قوانین کشور از جمله قانون کار در جهت منافع سرمایه های انحصاری می باشد که البته در راستای منافع طبقاتی حاکمیت نیز می باشد مجموعاً علت در دستور کار قرار گرفتن اصلاحیه (یا در واقع تغییر ارتجاعی و تخریب) قانون کار به نفع سرمایه می باشد.

طی دوران ۲۵ ساله اخیر که سیاست های نئولیبرالیستی اقتصادی به صورت پیگیر توسط کابینه های رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد و اکنون روحانی باحمایت و تأیید همه جانب و حتی تحریف اصل ۴۴ قانون اساسی توسط خامنه ای اجرا شده است ؛ علاوه بر اینکه توان تولید ملی را در عرصه صنعتی و کشاورزی کشور در جهت منافع سرمایه داران بزرگ تجاری به نابودی کشانده است و باعث رشد دلالی و بورس بازی و رانت خواری و زمین خواری و مستغلات بازی و مشاغل کاذب شده است فقط در عرصه نیروی کار شاغل در صنایع باعث از بین رفتن ۹۰ درصد قراردادهای کار رسمی و دائمی و تبدیل آن به قراردادهای موقت و سفید امضاء و شفاهی و اخراجهای گسترده شده است. عدم پرداخت به موقع حقوق و دستمزد کارگران که حتی به تاخیر ۳۳ ماهه هم رسیده است چنان معمول گشته و به نورم تبدیل شده است که حتی آقای وزیر پیش بینی هم برای سال آینده در این مورد می کند ، او می گوید در سال ۹۳ حدود ۴۰۰۰ واحد صنعتی با تاخیر دستمزدها را پرداخت خواهند کرد. یک نفر در این دستگاه دولتی دزد نیست به این بی شرف بازجو و شکنجه گر سابق و وزیر فعلی بگوید آیا هزینه مسکن و خورد و خوراک و پوشاک و درمان و آموزش و ایاب و ذهاب و هزینه آب و برق و گاز را هم می توانند کارگران با تاخیر چند ماهه بپردازند؟

روحانی همین وضعیت دهشتناک کارگران را که به دستمزدهای یکپنجم خط زیر فقر کار می کنند و به هیچوجه امنیت شغلی ندارند را نیز ظلمی در حق سرمایه داران میداند و معتقد است همین قانون کار فعلی از نظر کارگران مثل شیر بی یال و دم و اشکم می باشد، مانعی است در جهت اجرای برنامه پنجم توسعه (منظور توسعه شکاف طبقاتی و گسترش برده داری نوین است) . آنها می خواهند با لایحه اصلاحیه قانون کار بتوانند هر دستمزد و شرایط کاری را به نیروی کار تحمیل کنند و هر موقع هم اراده کردند بدون کوچکترین مشکل و مانع و پرداخت خسارتی کارگر را اخراج کنند.

این لایحه که ناقض قانون اساسی و مقابله نامه ها و پیمان نامه های بین المللی کار چون حق آزادی تشکل و حقوق کودک است در هشت سال گذشته به دلیل اعتراضات گسترده کارگران و فضای ملتهب سیاسی و بحران همه جانبه داخلی و خارجی، بعد از چند بار رفت و برگشت به مجلس موقتاً از دستور کار خارج شد تا اینکه در شرایط مساعد مجدداً در مجلس طرح و تصویب گردد.

با توجه به گسترش فوق العاده بیکاری و فقر و گرانی و آزاد نبودن تشکلهای کارگری مستقل و موضع تدافعی طبقه کارگر در شرایط فعلی کابینه روحانی تلاش خواهد کرد این لایحه را به تصویب برساند.

در زیر برای جلوگیری از اطاله کلام به طور مختصر به تغییرات این لایحه اشاره می کنیم:

- حذف حداکثر زمان قرار داد موقت

- چنانچه کارگری به بیش از سه ماه حبس محکوم شود کارگر اخراج میشود

- تحت عنوان کاهش تولید و تغییرات ساختاری یا شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی یا فن آوری کارفرما می تواند کارگران را اخراج نماید.

- کمیته انضباطی کارگاه میتواند کارگر را اخراج کند

- حذف ماده مربوط به دریافت حقوق و مستمری ناشی از فوت ، بیکاری ، تعلیق ، از کارافتادگی کلی و جزئی و یا مقررات حمایتی و شرایط مربوط به آنها.

- حذف حق نهادهای کارگری از حقوق کارگر

- اخراج کارگر تحت عنوان عدم توانایی جسمی یا فکری و حذف نظارت و دخالت نماینده کارگر

- تعیین حداقل دستمزد کارگران ، کارآموزان و کارورزان (در واقع بازگذاشتن دست کارفرما برای پرداخت کمتر به نیروی کار تحت عناوین کارآموز یا کارورز)

- حذف تعیین حداقل دستمزد در شرایط بدی آب و هوا یا کارهای سخت و زیان آور

- شورای عالی کار میتواند در شرایط بحران مالی - اقتصادی حداقل دستمزد را افزایش ندهد یا حداقل دستمزد را کاهش دهد.
- کودکان در هر سن و سالی می توانند تحت عنوان کارآموز مشغول به کار شوند.
- ساعات کار کودکان کارآموز محدودیتی ندارد.

درگذشت یک قهرمان ملی از سرشت ویژه

ژنرال نگوین جیاب، فرمانده کمونیست و فاتح جنگ های ویتنام



یکی از قهرمانان برجسته انقلاب ویتنام، ژنرال نگوین جیاب، فرمانده کمونیست و فاتح نبردهای ضد استعماری، روز جمعه چهارم اکتبر، در سن ۱۰۲ سالگی در بیمارستان نظامی هانوی در اثر کهولت سن درگذشت. ژنرال جیاب که در سال ۱۹۱۱ میلادی متولد گشت در سن ۱۱ سالگی به جنبش دانش آموزی ضد استعماری پیوست. وی در سال ۱۹۳۳ به عضویت حزب کمونیست هندوچین به رهبری هوشی مین درآمد که پرچم دار نبرد علیه استعمارگران فرانسه بود. ژنرال جیاب بعنوان یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست در تاسیس جبهه خلق ویتنام نقش به سزایی ایفا نمود. او در سال ۱۹۴۱ میلادی نخستین گروه پارتیزانی را در کوه پایه های ویتنام تشکیل داد که بعد از مدتی کوتاه تعدادشان به بیش از ده هزار نفر رسید و اولین عملیات تهاجمی علیه فاشیستهای ژاپنی که هندوچین را به تصرف خود درآورده بودند، آغاز نمود.

نخستین پیروزی بزرگی که تحت فرماندهی جیاب صورت گرفت و از آن تاریخ وی بعنوان یک استراتژ و تاکتیسین و نابغه نظامی ویتنام معروف گشت، پیروزی بفرانسه در نبرد مشهور «دین بین فو» و درهم شکستن ارتش متجاوز این کشور امپریالیستی در سال ۱۹۵۴ بود. این پیروزی در شرایطی رخ داد که تعداد ارتش آزادیبخش به بیش از صد هزار نفر می رسید و از حمایت مادی و معنوی چند صد هزار خلق ویتنام برخوردار بود. در خلال این نبرد تاریخی ارتش استعماری فرانسه از حمایت همه جانبه امپریالیست آمریکا برخوردار بود که به تدریج نقش اصلی قوای متجاوز برای درهم کوبیدن جنبش مقاومت ویتنام را به عهده گرفت. ژنرال جیاب در عملیات تهاجمی سال ۱۹۶۸ وزیر دفاع ویتنام بود. تحت رهبری او بود که سفارت آمریکا در سا یگون به اشغال پارتیزانهای ویتنامی درآمد.

امپریالیست جنایتکار آمریکا با پانصد هزار سرباز مزدور که مورد پشتیبانی رژیمهای استرالیا، نیوزلند، کره جنوبی و سایر نوکران بومی... قرار داشتند، اما موفق نگشت بر جنبش رهائیبخش ویتنام پیروز گردد. تعداد بمبهایی که بر فراز هندوچین پرتاب شد از تعداد بمبهای استفاده شده در جنگ جهانی دوم بیشتر بود. امپریالیست آمریکا حتا از پرتاب گاز شیمیایی برای درهم شکستن اراده مردم ویتنام دریغ نکرد و ماهیت کثیف و خونخوار و ضد بشری خود را در معرض دید جهانیان قرارداد. آمریکا با کشتار ۵۳ میلیون از مردم ویتنام و ویرانی این کشور نتوانست بر خلق ویتنام چیره شود و سرانجام تن به شکست خفت آورد و گورش را گم کرد. اگر برای امپریالیست آمریکا جنگ کره اولین جنگی بود که به پیروزی نرسید اما در جنگ ویتنام نخستین جنگی بود که با شکست کامل مواجه شد و در عرصه جهانی بی اعتبار گردید.

این درست است که ژنرال جیاب، وزیر دفاع و وزیر کشور ویتنام نیز بود و از او بعنوان مغز متفکر و نابغه نظامی یاد میشود اما آنچه وی برجای گذاشت فراتر از قهرمانیهای نظامی اوست. جیاب که عضو رهبری حزب کمونیست ویتنام بود همراه با هوشی مین رهبر حزب کمونیست ویتنام، به همه خلقهای جهان نشان داد که می توان تحت رهبری حزب کمونیست و با فداکاری و ایثار و از خودگذشتگی و در پیوند تنگاتنگ با کارگران و زحمتکشان و عموم مردم میهنپرست بریک غول ابرقدرت امپریالیستی پیروز شد و آنها را تار مار ساخت. دهد. خلق ویتنام نشان داد که امپریالیسم در کوتاه مدت قوی است اما در درازمدت بیر کاذبی بیش نیست. خدمات ژنرال جیاب و مبارزات قهرمانانه اش هرگز از اذهان محو نخواهد شد و همه مبارزان راه استقلال و دموکراسی و صلح و سوسیالیسم یاد او را گرامی داشته و از مبارزات و پایداری او الهام می گیرند. جیاب متعلق به تمام خلقهای جهان است و جز این نیز نمی باشد.

یادش گرامی باد!

ننگ و نفرت بر امپریالیست جنایتکار آمریکا و مزدورانش!

گشت و گذاری در فیسبوک و پاسخ به نظرات انحرافی در مورد سوریه



خطر حمله نظامی به سوریه جنبش صلحدوستان جهان برای ممانعت از تجاوز به این کشور مستقل را نیز به حرکت در آورد. بار دیگر نیروهای ترقی خواه و چپ و کمونیست در مقابل نیروهای امپریالیستی و جنگ افروزان بین المللی صف آرایی کرده و با شعار محوری **دستها از سوریه کوتاه باد** خیابانها را به اشغال خود در آوردند. در این میان جریانات و محافل ترسکیستی و شبه ترسکیستی و چپ اندرچی با همان شعار ورشکسته و نفاق افکنانه و ارتجاعی **"نه به این و نه به آن ، نه به آمریکا و نه به اسد"** در عرصه مجازی ظاهر گشته و در صفوف جنبش ضد جنگ که یک جنبش عمومی برای ممانعت از تجاوز است به خرابکاری و تضعیف آن دست زده اند. برای پرتو افکندن بر این درک انحرافی و معیوب گلچینی از بحث و پاسخهای حزب را که در فیسبوک توفان صورت گرفته است از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

امپریالیست آمریکا مسبب ویرانی عراق و سوریه.... است

وقتی بهار عربی وزیدن گرفت، سوریه و لیبی را نیز بی نصیب نگذاشت و بخشی از توده های ناراضی که از سیاستهای نئولیبرالی و اختلاف طبقاتی و سرکوب سیاسی رنج می بردند دست به اعتراض زدند. این اعتراض تازه داشت شکل می گرفت ، تازه داشت جوانه میزد، هنوز همه مردم آمادگی لازم را نداشتند.. هنوز آمادگی دست به سلاح بردن را نداشتند.... اما امپریالیست آمریکا از طریق ایادیش دخالت کرد، مزدوران مسلح تروریست را روانه سوریه کرد تا خود رژیم بشار اسد را سرنگون سازد. هیچ انقلابی در لیبی و سوریه آغاز نگشت بلکه اولین جرقه های جنبش با دخالت امپریالیست آمریکا در نطفه خفه شد و عاقبتش آن چیزی است که امروز شاهدیم. آنچه امروز اهمیت دارد دفع تجاوز است تا با عبور از این مسیر ، مردم خود بدون دخالت نیروهای امپریالیستی از هر رنگ و قماش که هستند به سرنوشت خویش حاکم شوند. مسبب اوضاع کنونی، مسبب اوضاع لیبی، مسبب اوضاع عراق... امپریالیست آمریکاست. نه اسد و قذافی و صدام حسین. حکومتهای مزبور کشورهای عراق و سوریه و لیبی را نابود نساختند بلکه جنبشها را سرکوب کردند اما زیرساخت جامعه و مدنیت را امپریالیست آمریکا و متحدینش ویران ساختند. ما امروز با ویرانی جوامع سرو کار داریم و نه فقط سرکوب جنبشها

چرا شعار دستها از سوریه کوتاه باد؟

جنبش ضد تجاوز جنبشی است برای ممانعت از تجاوز به سوریه و یا هر کشور دیگر. شعار محوری آن دستها از سوریه کوتاه باد می باشد. این بدین معنا میباشد که همه مخالفین این جنگ تجاوزکارانه تحت شعار واحد دستها از سوریه کوتاه باد متمرکز میشوند تا با صدا و خواست واحد مانع از تجاوز شوند. نیروها و جریاناتی که تحلیل غلطی از اوضاع دارند در تعیین شعار تاکتیکی نیز دچار تناقض می شوند و با طرح شعارهای نادرست عملاً موجب تضعیف این جنبش شده و چه بخواهند یا نخواهند به نیروی متجاوز که برای ویرانی کامل کشور سوریه خیز برداشته خدمت میکنند. شعارهایی نظیر: نه به آمریکا، نه به استبداد، نه به اسد، نه به روسیه، نه به چین، نه به... الا. آخر. شعارهای انحرافی هستند و جز تضعیف جنبش فرجامی ندارد. این جریانات که دچار انحرافات ایدئولوژیکی هستند نمی توانند تضاد فرعی را از تضاد اصلی، شعار اصلی را از شعار فرعی... تمیز دهند و به سردرگمی و اغتشاش فکری دامن میزنند. اینان هیچ درسی از تجاوز به عراق و افغانستان و لیبی... نگرفته و در عمل به امپریالیسم خدمت کرده و میکنند.

جنبش ضد جنگ کنونی با توجه به موقعیتش فقط می تواند روی یک شعار مشخص برای ممانعت از تجاوز متمرکز شود. در غیر اینصورت همان نتیجه ای را خواهد داشت که در عراق داشت " تاریخ ثابت کرده که شعار نه به جنگ و نه به صدام" درآستانه حمله نظامی نه تنها اشتباه بوده بلکه خیانت به ملت عراق بوده. زیرا سرنگونی به نفع آمریکا بوده و نه مردم. امروز نیز چنین است فقط با دفع تجاوز است که می توان به حل تضاد دیگر یعنی حل تضاد درونی جامعه بین توده مردم و رژیم اسد پرداخت. همین شعار در مورد عراق ، لیبی و ایران و افغانستان و... صدق میکند. در ثانی شعار: دستها از مردم رنج دیده سوریه ، کوتاه باد! بدین معنا است که دست آمریکا از رژیم اسد کوتاه مباد! این به معنای تائید سرنگونی رژیم اسد توسط آمریکاست. درحالی که شعار دست آمریکا از سوریه کوتاه، یعنی آمریکا حق ندارد رژیم اسد را براندازد. این وظیفه مردم سوریه است و نه آمریکا.

شعار سرنگونی توسط مردم آری، اما نه درپارکابی آمریکا

هنوز برخی از چپ‌های وطنی بعد از گذشت ۱۳ سال از اشغال افغانستان و عراق و لیبی و بمباران لبنان و فلسطین و خطر حمله نظامی به ایران و اینهمه تظاهرات‌های سراسری جهانی بر ضد امپریالیست آمریکا و بر ضد صهیونیسم و شعار دست امپریالیست از عراق و افغانستان و لیبی و... کوتاه! درنیافته‌اند که جنبش ضد جنگ چه سیاستی دارد و چرا تاکتیک و سیاست ممانعت از تجاوز به ممالک ضعیف سیاست صحیحی می‌باشد. اگر شعار سرنگونی رژیم صدام حسین بدست مردم عراق قبل از تجاوز به آن کشور شعار صحیحی بود اما دادن همین شعار هنگام بمباران و اشغال عراق و سرنگونی رژیم صدام توسط آمریکا، یک شعار ارتجاعی و ضد انقلابی بود. هنر دیالکتیک این است که یک شعار سرنگونی در یک شرایط مشخص می‌تواند انقلابی و باعث تکامل مبارزه طبقاتی گردد اما همین شعار در یک شرایط غیر متعارف می‌تواند بر ضد خود عمل کند و به نفع ارتجاع و امپریالیسم جامعه را به قهقرا ببرد. اگر به پذیریم که تجاوز آمریکا به عراق و افغانستان و لیبی و سوریه و تحریمهای اقتصادی ایران و موضوع بمب اتمی موهومی ایران فقط درکادر "دکترین خاورمیانه نوین" آمریکا که به چنگ گرفتن بزرگترین گلوگاه انرژی گازی و فسیلی جهان است قابل تبیین می‌باشد. آنوقت چنین جنگی که می‌خواهد باربران اقتصادی آمریکا را حل کند حتمن با ویران سازی و سرنگونی رژیمهای نافرمان و "یاغی و حرف نشنو" این ممالک ممکن است. چنین جنگی، دارای ماهیت استعماری و ارتجاعی است و همه مردم جهان باید برای به شکست کشاندن این طرح غارتگرانه و فاشیستی بسیج شوند. بنظر ما ماهیت سیاستهای آمریکا درقبال ایران و افغانستان و عراق و سوریه و کوبا و بولیوی و ونزوئلا و کره شمالی .. همان چیزی است که خود اعلام کرده و آن سلطه مطلق سیاسی و اقتصادی و نظامی بر این ممالک است.

آنچه که ما باید تاکید کنیم این است که حق ملل در تعین سرنوشت باید بدست خود آن ملل باشد و نه اجانب. مردم ایران حق دارند خودشان با امکانات و نیروی خودشان رژیم را سرنگون کنند و همینطور مردم سوریه و هرکشور دیگر. اینکه سیاست ممانعت از جنگ تجاوزکارانه یک سیاست صحیح و اصولی است جای شکی باقی نیست. نمونه های عراق و افغانستان و لیبی ... را داریم به شعبده بازی هم نیازی نیست. اینکه بورژوازی ضعیف تحت ستم در مقابل بورژوازی امپریالیستی مقاومت میکند و با وی تضاد دارد از ماهیت الحاق گری امپریالیسم نشأت میگیرد و تا زمانیکه ما با سلطه امپریالیسم در جهان سر و کار داریم چنین تضادهایی و چنین نزاعهایی اجتناب ناپذیرند. بنظرم مقاومت رژیم بشار اسد در مقابل متجاوزین که به زور می‌خواهند حکومتش را براندازند درکادر حقوق بین الملل و تساوی حقوق دول مشروع است، همانطور که برای رژیم صدام بود و هر رژیم مشابه هم می‌باشد.

امروز ما با همان خزعبلات و پرت و بلاگوئیهای گذشته دوره تجاوز به عراق و افغانستان و... مواجه ایم و تئوریهای التقاطی ترسکیستی و شبه ترسکیستی و اولترا امپریالیستی کائوتسکیستی بیداد میکند و بسیاری از دوستان و رفقای صمیمی و مبارز را به انحراف سوق داده است. امروز وقتی همه نیروهای دمکرات و آزادیخواه و کمونیست جهان بسیج شدند تا مانع تجاوز آمریکا به سوریه شوند، عده ای بجای تقویت این جبهه به خاک پاشیدن به چشم مردم و مشوب افکار مشغولند. وتوی روسیه و چین در شورای امنیت را محکوم میکنند و در عمل خواهان تجاوز و بمباران سوریه هستند. به این دلیل کودکانه که این جنگ به ما مربوط نیست، زیرا یک طرفش آمریکاست و طرف دیگرش روسیه. "نه قوم خوبی نه کاشون لعنت به هر دو تاشون!! پافشاری بر سر موضع ناصحیح و پیغمبرگونه برخورد کردن به قضایا آنهم بدون مطالعه عمیق و درک درست از مارکسیسم، فقط به خراب کردن مارکسیسم می‌انجامد و بس.

چرا "شعار جنگ خارجی را به جنگ داخلی بدل نمائیم"، انحرافی است؟

نوار غزه بهترین نمونه برای محک زدن ضد انقلاب در ایران است. جریان اقلیت و مالیخولیائیسم مائونیسم، کارزاری های ایران تریبونال با کار زارشان، همه و همه در صورت تجاوز اسرائیل و آمریکا به ایران هوادار توسل به جنگ داخلی هستند. آنها از محاصره اقتصادی ایران که گویا در دامن آن و نارضائی اوج می‌گیرد و "انقلاب" فرا می‌رسد، حمایت می‌کنند و بعد از آن خواهان تجاوز دشمنان بشریت به ایران هستند، زیرا به آنها فرصت مناسبی می‌دهد تا به انقلاب سوسیالیستی دست زده و قدرت سیاسی را بدست آورند. این خزعبلات ضد انقلابی را هواداران ستون پنجم ارتجاع در ایران پخش می‌کنند. آنها در خارج از کشور در هر نمایش عظیم ضد جنگ مردم جهان با شعار "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران" ظاهر می‌شوند، تا به اوایما و نتانیاهو بگویند که این عده با اهداف آنها موافقت و سرنگونی این رژیم را نه کار خود مردم ایران، بلکه دستاورد تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم می‌دانند.

حال خوب است و وضعیت ایران را بر نوار غزه تطبیق دهیم و از این ضد انقلاب ایرانی بپرسیم که توصیه آنها به نیروهای انقلابی درون فلسطین و از جمله نوار غزه چیست؟ چرا سکوت اختیار کرده‌اند؟ چرا رهنمودی به نیروهای انقلابی درون نوار غزه و از جمله به جبهه خلق برای آزادی فلسطین نمی‌دهند؟ چرا از زیر بار مسئولیت کمونیستی و انقلابی شانه خالی می‌کنند؟ نباشد که به حرفهای

خودشان، به شعبده بازیهای ضد انقلابی خودشان، اعتقادی نداشته باشند؟ مگر نه اینستکه هم اکنون باید مردم فلسطین به توصیه پیروان منصور حکمت از حزب کمونیست ضد کارگری گرفته، تا سازمان فدائیان اقلیت و مائیلوئیالیسم مائوئیستها، جنگ خارجی را به جنگ داخلی بدل کنند و به جبهه خلق برای آزادی فلسطین توصیه نمایند که هم بر ضد حماس در قدرت در نوار غزه برزند و هم بر ضد تجاوز اسرائیل مبارزه کنند. ما می پرسیم چرا این توصیه مبنی بر بنا نهادن "جبهه سوم" را به جبهه خلق برای آزادی فلسطین نمی کنند و از کنارش فرار می نمایند؟ اگر این کار صحیح نیست چرا در مورد ایران همین توصیه را به همه نیروهای انقلابی در زمان تجاوز امپریالیستی-صهیونیستی می کنند؟ در اینجا دست عمال ستون پنجم امپریالیسم در ایران روشن می شود. اینکه این عده به این حرکت آگاهند و یا ناآگاه، اینکه پول می گیرند یا نمی گیرند، دیگر مهم نیست، مهم آن است که نمونه های فراوانی برای بیدار شدن از خواب غفلت در مقابل ماست و از این بعد هر کس به راه گذشته ادامه دهد ضد انقلاب و عامل ستون پنجم امپریالیسم در ایران است و ما با نمادهای آن در کارزار ایران تریبونال و نوار غزه و در سوریه و لیبی و عراق و... روبرو بوده ایم

چرا تجاوز به سوریه؟

بسیاری از نیروهای انقلابی و کمونیستها در جهان به حمایت از استقلال سوریه پرداختند. در ترکیه مردم بر ضد دخالت ترکیه در امور داخلی سوریه تظاهرات کردند. افکار عمومی مردم ترکیه در کنار مردم سوریه و بر ضد اجیران خارجی است. و دولت ترکیه یکی از بازندگان این درگیری نظامی است که به حیثیت دولت اردوغان ضربه مهلکی زد.

فراوش نکنیم که پیروزی و شکست امپریالیستها و صهیونیستها و ارتجاع عرب منطقه در سوریه، یک شکست راهبردی است. آنها می خواستند برای تضعیف جبهه ایران-سوریه-لبنان-فلسطین با خریدن رهبران حماس و آشوب در سوریه زمینه تجاوز به لبنان و ایران را فراهم آورند. بسیاری از مطلعان سیاسی بدرستی می گفتند که جنگ در سوریه جنگ نیابتی میان ایران و آمریکاست. این واقعیتی است که شکست و سرنگونی رژیم بشار اسد در عین مستبد بودنش، زمینه تجاوز به لبنان و آدمکشی در آنجا را فراهم می کرد و پس از اینکه خیال امپریالیستها و صهیونیستها از پشت جبهه خویش مطمئن می شد، راه تجاوز به ایران هموار بود. تحریمهای مردم ایران در عین به خاطر آن است که از درجه کمکهای ایران به سوریه بکاهند تا بتوانند نقشه راهبردی خویش در سوریه و خاورمیانه را به انجام برسانند. در این نقشه مسلما مسئله تجزیه ایران توسط ناسیونال شونیستهای کُرد و ترک و بلوچ، در دستور کار امپریالیستها قرار دارد و آنها در این زمینه توسط دولت ترکیه و جمهوری آذربایجان بسیار فعالانه عمل می کنند

اینکه بشار اسد مانند صدام حسین در راس حزب بعث قرار دارد و بطور ارثی این مقام را از پدرش به ارث برده است، یک واقعیت انکار ناپذیر تاریخی است. بشار اسد دموکرات نبوده و نیست، وی یک مستبد به تمام معناست. بشار اسد در طی حکومت خویش به سرکوب اپوزیسیون دموکرات در کشورش مشغول بوده و از آزادی احزاب و انتخابات و آزادی بیان جلو گرفته است. مطبوعات در سوریه تحت نظر بوده و نمی توانسته اند در مخالفت با حزب حاکم بعث مطالبی را منتشر کنند. وی در عرصه اقتصادی در راه اجرای خواستههای صندوق بین المللی پول به تحقق سیاستهای نئولیبرالی دست زده و با سیاست خصوصی سازی، به شکاف میان فقر و ثروت دامن زده است و موجی از نارضایتی در سوریه ایجاد کرده است.

ولی نادرست است اگر بخواهیم ماهیت نظام بشار اسد را صرفا بر اساس موارد فوق بررسی کنیم. رژیم حاکم حزب بعث در سوریه بطور عینی مخالف نفوذ امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه است. سوریه کشوری است که از جانب اسرائیل اشغال شده است و تمام تلاش برای اینکه اسرائیل اشغالگر را با استفاده از همه راههای قانونی و موازین جهانی به عقب نشینی وادارد با دسیسه های امپریالیسم و صهیونیسم با شکست روبرو شده است. سوریه از نظر سیاسی یک کشور مستقل است. فقط تروریستها و سوپر انقلابی های خودفروخته نمی خواهند این پدیده واقعی اجتماعی را ببینند و بر آن چون واقعیتی تاریخی و عینی صحنه بگذارند و در مورد امر مهم استقلال ملی کشورها اظهار نظر کنند. برای تروریستها همه کشورهای جهان نوکر و مستعمره امپریالیستها هستند. آنها با این ساده انگاری پوچ، فقط بزدلی خویش را وسیله ای کرده اند تا بر جنایات امپریالیسم و صهیونیسم صحنه بگذارند و مبارزه انقلابی را صرفا به معادله یک مجهولی تبدیل کنند

چرا تساوی حقوق دول و ملل؟

وقتی مسائل مشخص سیاسی پاسخ سیاسی مشخصی را نیز می طلبند تازه آنوقت مشخص میشود کی "چند مرد حلاج" است. درک سیاسی از تساوی حقوق ملل و برابری حقوق دول، حق تعیین سرنوشت ملل، نقض حقوق ملل و تمامیت ارضی یعنی چه؟..... با درک صحیح از این مقولات است که می توان علیرغم ماهیت ارتجاعی و سرکوبگرانه رژیمهایی نظیر ایران، عراق صدام حسین، لیبی قذافی و طالبان افغانستان، سوریه بشار اسد.... سرنگونی این رژیمها توسط امپریالیست آمریکا که نقض آشکار حقوق ملل است و از نظرگاه حقوق بین الملل نیز غیر قانونی است، بی چون و چرا محکوم گردد. در چنین شرایطی است که باید افکار عمومی را برای ممانعت از تجاوز به این کشورها سوق داد. آنها که این را نمی فهمند و درک صحیحی از مسائل سیاسی ندارند برای اینکه دامنشان آلوده به دفاع از رژیمها مذکور نگردد برای محکم کاری به شعار "نه به همه نیروهای ارتجاعی" متوسل میشوند. مثلا در مورد مشخص

سوریه امروزی چنان دچار دوگانگی و سرگیجگی میشوند که حضورشان در یک تظاهرات ضد تجاوز به سوریه تحت شعار دستها از سوریه کوتاه باد، عملاً منتفی است. زیرا، در چنین تظاهراتی شعار مرگ بر روسیه و چین و ایران و حزب الله، ونزوئلا و کوبا و اکوادور و بولیوی و نیکاراگوئه... که مخالف تجاوز به سوریه هستند، محلی از اعراب ندارد، بی ربط است، یک برخورد ترسکیستی و ماجراجویانه و نفاق افکنانه است که تاریخ بارها بی خاصیتی و ارتجاعی بودن چنین شعارهایی را ثابت کرده است. چنین افراد و جریاناتی در صورت پافشاری بر سر شعارهای خود بعنوان پروکاتور از صف تظاهرات به بیرون پرتاب میشوند.

حزب کمونیست کارگری یک حزب تقلبی و هوادار امپریالیسم است.

حزبی که جنبش القاعده و آدمخوار و هابی و سلفی را که با پول قطر و عربستان و آمریکا میجنگد "انقلاب سوریه" بنامد و سرنگونی رژیم بشار اسد توسط امپریالیست آمریکا را مثبت بداند...، نه کمونیست است و نه کارگری و نه وطن دوست. چنین حزبی نامش "حزب کمونیست کارگری" به رهبری حمید تقوایی است و سردرآخور رژیم صهیونیستی اسرائیل دارد. این جریان فاسد و مزدور عامل اجنبی در ایران و منطقه است و با جنبش جهانی ضد اشغال و ضد تجاوز به سوریه مخالف است. این حزب موافق اشغال افغانستان، عراق و لیبی بود و امروز نیز موافق اشغال سوریه و ایران توسط امپریالیست آمریکاست. سازمان مجاهدین ضد خلق، سلطنت طلبان، احزاب ناسیونال شونیست تجزیه طلب نیز با این حزب در یک جبهه قرار دارند و خواهان تجاوز آمریکا به ایران و عراقیزه کردن میهن ما هستند

اپوزیسیونی که فقط مسئله اش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به هر قیمتی است آنهم با کمک اجانب، اپوزیسیون مترقی نیست، اپوزیسیون خودفروخته و ارتجاعی است. آن کس مترقی و مردمی محسوب میشود که بطور شفاف و بی پرده براندازی رژیم اسلامی را وظیفه مردم ایران بداند و مرزبندی روشنی با امپریالیسم و صهیونیسم داشته باشد. در غیر اینصورت آتش بیار معرکه اند، دشمن سوگند خورده مردم ایرانند، چه به این امر آگاه باشند و چه نباشند. عملشان به نفع اجانب است. باید از کلی گوئیها پرهیز نمود و صف اپوزیسیون سرنگونی طلب ضد امپریالیسم را از صف اپوزیسیون ارتجاعی نوکر اجانب جدا ساخت.

همبستگی راستین همبستگی دروغین

در ایران علاوه بر همبستگی با مردم سوریه و فلسطین و لبنان و عراق و لیبی و همه خلقهای جهان... که بسیار اصولی و انسانیست، اما باید برای آزادیهای سیاسی، آزادی احزاب و سازمانها، آزادی بیان و عقیده و مطبوعات، برابری زن و مرد و حقوق دموکراتیک کارگران و همه زحمتکشان ایران، آزادی فوری و بی قید شرط همه زندانیان سیاسی نیز مبارزه کرد و عرصه را بر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که با سر نیزه حکومت میکند و دهان منتقدین را میدوزد تنگ کرد. رژیمی که مردمش را سرکوب کند، به زندان افکند، شکنجه کند و جز فقر و گرسنگی پیامی نداشته باشد همبستگی اش با دیگر خلقها دروغین و فاقد اعتبار است. این دونوع همبستگی را باید از هم تمیز داد.

سازمان ملل ابزاری در دست امپریالیست آمریکا

عده ای می گویند اگر سازمان ملل ثابت کرد که دولت بشار اسد از گاز شیمیایی علیه مخالفینش استفاده نمود آنوقت بمباران سوریه و براندازی رژیمش از طرف جامعه جهانی "مجاز است! با این توصیف احمقانه باید تحریم اقتصادی ده سال مردم عراق که منجر به مرگ ۸۰۰۰۰۰۰ کودک عراقی گشت را مورد تأیید قرار دهیم زیرا سازمان ملل آن را نیز تأیید کرده بود. فقط گمراهان و خودفروختگان سیاسی هستند که هنوز نفهمیدند و یا خود را به نفهمی می زنند که منظور از جنجال گاز شیمیایی در سوریه چیست و چرا آمریکا به دنبال سناریوی تغییر رژیم در سوریه است.*

دستها از سوریه کوتاه باد!

شرح حال زندگی لنین (قسمت چهارم)

اثر استفان لینگرن - ترجمه پیام پرتوی

از جرقه شعله برمیخیزد

لنین دقیقاً ۳۰ ساله شده بود که در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۰ به سوئیس آمد. آلمان در اروپا او را به عنوان نویسنده، روزنامه نگار و سازماندهنده سازمانهای زیرزمینی میشناختند.

ماموریت او این بود که انتشار روزنامه *ایسکرا* (جرقه) را آغاز نموده، آن را در خارج از روسیه چاپ و پخش غیر قانونی آنرا در روسیه سازماندهی نماید. در سراسر آلمان و سوئیس چاپخانه هایی از تبعیدیان سابق روسی وجود داشتند که او باید رد پای آنها را پیدا میکرد.

اولین اقدام در طرح لنین این بود که گنورگی پلخانف، مارکسیست پیر-ه دانا و با خرد را با خود همراه نماید. او یقیناً متکبر و مغرور بود، اما لنین به او به عنوان متحدی در حل مشکلات تئوریک احتیاج داشت. در نهایت مدیره روزنامه به پلخانوف حق داشتن دو رای داده شد - و او پذیرفت.

با این وجود به دلایل اقتصادی، لنین تصمیم گرفت که نهایت مدیره را در مونیخ مستقر سازد و با احساسی مانند طلاق از پلخانف سوئیس را ترک نمود.

۷ فوریه ۱۹۰۱ لنین از مونیخ به مادرش نوشت:

"اگر من در اینجا بمانم، در زمستان بعد باید برای پالتوی آستر دار خودم بنویسم. با چنین پالتویی نه به دو دست کت و شلوار نیاز است و نه به جلیقه ای. اول کمی سخت بود ولی الان عادت کردم"

اینکه لنین مرد ناواردی بود، و اینکه نمیتوانست برای خودش پالتویی بخرد، مورد تایید قرار گرفته است. او ترجیح میداد که از سرما بلرزد.

به تدریج Nadezjda Krupskaja، که هنوز در Ufa در تبعید بسر میبرد، باید به لنین ملحق میشد. لنین اساساً از زندگی مهاجرتی با قرار و مدارهای شبانه بی فایده اش متنفر بود. به منظور سالم نگاه داشتن خود و برخورداری از تفکری روشن، لنین در صدد گرد آوری گروهی کوچک و وفادار حول خود بود.

در مونیخ ماراتف (Julij Tsederbaum) نیز، لنین زمانی که در سن پترزبورگ زندگی میکرد با او رابطه خوبی داشت، زندگی میکرد. یک روزنامه نگار با استعداد و پرحرف. ماراتف معمولاً به خانه اولیانوف آمده و پنج تا شش ساعت بدون وقفه صحبت میکرد.

لنین از گفتگوی او خسته و سرانجام ناگزیر از او خواست که دیگر به خانه او نیاید.

در حومه Schwabing لنین در همسایگی Mytomspunne Parvus با نام مستعار Alexander Helphand زندگی میکرد. Parvus مجموعه ای بود از یک نظریه پرداز مارکسیست، اقتصاددان و یک کارآموز و صاحب این قابلیت که پول فراهم آورد. در محفل او همسر سناتور روسی Aleksandra Kalmykova نیز حضور داشت. او وعده داده بود که از پروژه روزنامه لنین حمایت نماید.

اولین شماره - *ی/ایسکرا*، نشریه "حزب کارگران سوسیالیست دمکرات روسیه" در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۰ منتشر شد. در قسمت راست آرم گفته اخلاقی "از جرقه شعله برمیخیزد" قرار داشت. از این عبارات Decembrist* - ها، زمانیکه در نامه خود به پوشکین از شورش خود بر علیه تزار صحبت کرده بودند، استفاده شده بود.

* گروهی از سیاسیون که با فعالیت خود قصد داشتند روسیه ای انسانیتری را بوجود بیاورند، بردگی را ملغاً نمایند و سلطنت مشروطه را مستقر سازند - مترجم

http://en.wikipedia.org/wiki/Decembrist_revolt

روزنامه تقریباً یک بار در ماه منتشر و مخفیانه از جمله از طریق وین و استکهلم به روسیه قاچاق میشد. پس از آن بلشویکها چاپخانه باکو و Kisjijnov را براه انداختند و در Vardö واقع در Nordnorge (نروژ شمالی) رئیس معروف پست Egede Nissen چاپخانه ای غیر قانونی را باز و متون روسی را به منظور قاچاق از مرزهای تقریباً بدون نگاهبان شمالی، چاپ میکرد.

قابل توجه ترین مسئله در روزنامه *ایسکرا* برای یک خواننده متجدد آهنگ زیرکانه و شبکه ارتباطی آن است که به نظر میآید همه کره زمین را به محاصره خود در آورده بود. در اولین شماره لنین مقاله ای داشت در مورد شورش مردمی چین بر علیه نفوذ اروپاییها در سال ۱۹۰۰ و پیامدهای تهاجم روسیه به چین.

دولت تزار اعلام نموده بود که سیاستهای او موقتی بوده و "فقط به منظور پایان دادن به اعمال خصمانه شورشیان چینی" به آنها متوسل شده بود.

"طفلک دولت تزار" لنین به باد تمسخر گرفته بود. "چه خودخواهی مسیح و ارانه ای، و با اینحال در این مورد به صورتی غیر عادلانه بدگویی میشود! او چندین سال پیش پورت آرتور را به مصادره خود درآورد و اکنون منچوری را فداکارانه به اشغال خود در میآورد. سیل مهندسان، افسران و مقاطعه کاران از مناطقی که با روسیه مرز مشترک دارند سرازیر میشوند. کسانی که با اعمالشان خشم

چینیهای مطیع، چینهایی که برای ۱۰ کوپک در ساختمان راه آهن بخاطر گذران زندگی کار میکنند، را نیز برانگیخته است.. آیا این عملی فداکارانه از جانب روسیه نیست؟"

ایسکرا همدردی برای جهان استعماری، برای تمام مردم تحت ستم را در سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود. در *Weltschmerz** نشانه ای از احساس همدردی عاطفی - ی دهه های ۱۸۴۰ وجود نداشت. لنین نمایندگی نسلی را که تسویه حساب با شیاطین، شیاطینی که بسیاری از روشنفکران نسلهای گذشته به خاطرش سوگواری نموده بودند، را در دستور کار خود داشت.

* <http://en.wikipedia.org/wiki/Weltschmerz> - مترجم

در مقاله - ی "اعتراض توده های فنلاندی" که در نوامبر سال ۱۹۱۰ منتشر شد، لنین گزارش داد که ۴۷۳۳۶۳ نفر فنلاندی زیر اعتراض نامه ای بر علیه تزار را امضاء کرده بودند که هدفش ناگزیر نمودن آنها به انجام خدمت نظام وظیفه در ارتش روسیه بود. لنین مینویسد: "دو میلیون و نیم فنلاندی میتوانند طبیعتاً به اعتراض فکر نکنند، اما ما روسها باید به آن شرمی که گریبان گیر ما خواهد شد فکر کنیم. ما هنوز آنقدر برده هستیم که دیگران از ما برای خوار نمودن دیگر ملل تا سطح بردگی بهره برداری نمایند."

آن کسی که ۵ تا ۱۰ صفحه از مقالات روزنامه لنین را در مورد مسائل مهم روز میخواند در میابد که مقالات به نحوی نوشته شده اند که بدون درک ارتباط میان آنها تقریباً غیر ممکن است که بتوان بر رویشان خط بطلان کشید. آنها با توازی متعادل و به شکلی حیرت آور با فرمی تمثیلی تمام عیار نوشته شده اند. این خلق و خوی لنین را منعکس مینمود اما مقالات، شاید، به این دلیل نوشته شده بودند که با صدایی بلند خوانده شوند، زیرا که آن مقالهای قاچاق شده از *ایسکرا* کالاهایی نایاب بودند.

هئیت تحریر *ایسکرا* تعداد بسیار زیادی نامه از روسیه دریافت مینمود. نامه های کارگران در مورد یک آگاهی فزاینده شهادت میدادند. اعتصابات عادیتر شده بودند. در ماه می ۱۹۰۱ در سن پترزبورگ برخوردهایی همراه با اعتراضات و کشت و کشتار در *Viborgsidan* رخ داد. یکسال بعد جشن اول ماه مه در رستف در کنار *Don* با ۴۰۰۰۰ هزار شرکت کننده برگزار شد. پلیس جرئت مداخله پیدا نکرد.

هر چه خوشبینی در مورد جنبش کارگری روسیه در نزد زوجین اولیانوف بیشتر شد، تاسف آنها نیز نسبت به جنبش کارگری آلمان افزایش یافت. اول ماه در مونیخ، کارگران با زن و فرزندان خود بیرون آمدند. آنها با قیافه ای عیوس با ترب سفید در جیب، بدون پرچمی و اعلامیه ای بسرعت از میان خیابانها، برای اینکه در رستورانی بیرون از شهر آجو بنوشند رژه رفتند. با احساسی ناخوشایند لنین و *Krupskaja* به آنها نگاه کردند و بر آن شدند که با آنها همراهی نکنند.

در سال ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ لنین و *Krupskaja* تا مدتی در لندن زندگی کردند. آنها ابتدا یک اتاق بسیار ساده - ی یکفره ای را در *King Cross Road* اجاره کردند. زمانیکه صاحبخانه از *Krupskaja* به خاطر اینکه پرده ای آویزان نکرده بود و یا حلقه ازدواجی نداشت شکایت کرد، رفقای آنها تهدید کردند که او را به خاطر بدگویی تحت پیگرد قانونی قرار دهند. خانم و آقای *Richter* که زوجین خود را به آن نام میخواندند، به دلیل اینکه انگلیسیها هرگز در انگلیس مدارک شناسایی تقاضا نمینمایند یقیناً در گناه زندگی نمیکردند.

لنین، اغلب، اوقات خود را در *British Museum* گذرانده و کتاب میخواند و قسمت اعظمی از وقت آزاد خود را با *Krupskaja* با اتوبوس به شهرهای اطراف میرفت. او مایل بود که با اتوبوس دو طبقه، به منظور مشاهده کوچه های گتییی که کارگران لندنی در آنها زندگی مینمودند، به دور و اطراف برود. او زیر لب غرغر کرده و با خشم میگفت: "دو ملت!"

در لندن لنین و همسرش اغلب برای شنیدن سخنرانیهای سخنرانان مختلف به هاید پارک میرفتند. در منطقه یهودی نشین آنها ملوانان روسی و یهودیان فقیر را ملاقات نموده و به ترانه های غم انگیز و نومیدانه آنها گوش میدادند. در کلیسای سوسیالیستی "هفت خواهر" سخنان کشیشی را شنیدند که اعلام میکرد، خروج یهودیان از مصر نمادی بود برای آزادی کارگران بر سرمایه داری.

تقریباً در آنزمان بود که اولیانوف لنین شد. او امضای مطالب خود با این نام مستعار در *ایسکرا* و *Zaria* آغاز نمود، نامی که تمام عمر او را دنبال نمود و واقعتر و شناخته شده تر از نام واقعی او شد. مورخی محاسبه نموده است که ۱۶۰ نام مستعار مختلف و نامهای پوششی - *non de guerre* - را میتوان به لنین نسبت داد.^۲ به عنوان نویسنده، ناشر، روزنامه نگار و رهبر او اغلب با نام مستعار "ان لنین" مینوشت، اما از نام *V. Feri*، *V. Ilin*، *Tulin*، *Karpov* و دیگر نامها نیز استفاده میکرد. در هتلها و در کتابخانه او ممکن بود *William Frey*، *Professor Muller*، *Erwin Wekoff*، *Magister Weper*، *Dr Jordanow*، *Rittmeyer*، *Meyer*، *Petrov v* و غیره و غیره باشد. به عنوان رهبر دولت او با نام واقعی خود ولادیمیر ایلیچ اولیانوف امضاء میکرد و اغلب لنین، *V. I. Lenin* و یا حتی در داخل پرانتز نیکولای لنین را اضافه مینمود.

اما چرا لنین نام مستعار او شد؟ نظریات مختلفی در این زمینه ارائه شده است، اما این بدان معنا نیست که معتبرترین آنها برای اولین بار در اینجا منتشر نشود.

شرح حال رسمی منتشر شده از جانب حکومت اتحاد جماهیر شوروی در مورد لنین میگوید، زمانیکه از اقوام لنین در مورد نام مستعار او سوال شد آنها پاسخ دادند که "او احتمالاً این را تصادفاً انتخاب کرده بود، اما این هم امکان دارد که این نام از رودخانه *Lena* در سیبری گرفته شده باشد."

مسئله این بود که استاد - ه لنین، گئورگی پلخانف، بدنبال نام ولگا خود را *Volgin* مینامید. بنابراین لنین ممکن است که از پلخانوف تقلید و نام رودخانه "آزاد" بعدی را که در پایتختین قسمت شرقی قرار داشت برای خود انتخاب نموده باشد. در همین جا باید گفت که این توضیحات به دلیل وضع روحی لنین محتمل نیست. او دست کم یکی از مقلدان آثار ادبی پلخانوف بود، بخصوص در سال ۱۹۰۳ زمانیکه اختلافاتش با او آغاز شده بود.

اخیرا تئوری دیگری نیز در مورد لنین "افشاگری" عرضه شده است که میگوید، او شاید پاسپورت نجیب زاده ای به نام Sergej Lenin را دزدیده بود. و اینکه شاید پس از انقلاب اقوام این لنین "واقعی" جهت برملاء نشدن واقعیت از میان برداشته شده باشند.^۳ این داستان کاملا غیر منطقیست، اگر چه انتظارات ننگ آور روزنامه را برآورده مینماید. اگر لنین جهت مسافرتها غیر قانونیش پاسپورتی را دزدیده بود، چرا باید این نام خانوادگی را با مقالات انقلابی لکه دار مینمود؟

مورخی به نام Vilijam Vasilievitj Pochljobkin که در مورد نام مستعار رهبر اتحاد جماهیر شوروی تحقیقات نموده است، میگوید که مسئله نام مستعار لنین تقریبا روشن است. Pochljobkin به این طریق معمای نام مستعار "لنین"^۴ را حل میکند - *cherchez la femme!*

از سال ۱۸۹۹ لنین از نام مستعار II in و سپس حتی از N.Petrov و تعداد بسیاری نامهای مردانه مستعار روسی: ایوانف، کارپف، Osipov, Kuprianov، و غیره استفاده کرد.

اما در جریان سالهای پایانی ۱۹۰۱ حمل این نامها از نظر سازمانی مناسب نبودند چرا که آنها در سطح گسترده ای، حتی میان فعالان حزبی، منتشر شده و اینکه بخصوص در روستاها تعدادی بسیاری II in و Petrov وجود داشتند. ولادیمیر ایلیچ اولیانوف به نام مستعار - ه منحصر بفردی احتیاج داشت برای اینکه به تمام رهبران احزاب در روسیه بفهماند که این یکی از اعضای حزب در رهبریست که مینویسد.

همزمان که این مطلب در دسامبر ۱۹۰۱ در هئیت تحریریه *ایسکرا* مورد بحث قرار گرفت، لنین نامه ای از یکی از فعالان زن حزبی به نام Jelena Kuznetsova که نظرات خود را در مورد اولین شماره *ایسکرا* نوشته بود دریافت نمود. او در زمان پاسخ به نامه چشمش به اسم اول او (لنا) میفتد و نامه را با نام مستعار لنین^۵ امضاء میکند. او هنوز و به هیچ عنوان تصور نمیکرد که این نام همیشه او را دنبال خواهد نمود بلکه هدفش فقط نشان دادن این امر به Kuznetsova بود که او نامه اش را بدقت خوانده و آنرا به خاطر سپرده بود.

بر خلاف دیگر نامهای مستعار حزبی، "لنین" بر اساس یک نام زنانه ساخته شده و همه چیز نشان از این دارد که Kuznetsova این انگیزه را به او داده بود.

دقیقا دو روز پس از دادن پاسخ به Kuznetsova اولین مقاله روزنامه را با نام مستعار "لنین" امضاء نمود.^۶ لنین جهت معتبر به نظر آمدن این نام جدید در نشریه باید در مقابل آن یک و یا چندین حرف را قرار میداد. برای نشان دادن اینکه این یک نام مستعار ادبی بود او حرف "N" را که مرسوم بود (به عبارت دیگر N مانند *nekto* (کسی)، *neizvestnyj* (ناشناس)) انتخاب کرد.

در خارج از روسیه، به خصوص در آمریکا این عبارت اغلب "نیکلای" ترجمه میشد. در حالیکه لنین، ۱۹۱۷-۱۹۲۰، در اغلب روزنامه های اروپایی و ولادیمیر بود، در روزنامه های آمریکایی از نام نیکلای استفاده میکردند.

لنین این نام مستعار را تا پایان عمر حفظ کرد. به نظر میاید که فقط یک نفر، یکی از رفقای او از دوران پترزبورگ، سرگئی گوسف، حدس زده است. او یک بار گفت:

"لنین از لنا که یک اسم مصغر از Jelena است گرفته شده. آیا Jelena - ی دیگری در نزدیکی او وجود نداشت؟ من یک بار از ایلیچ سوال کردم که او چرا این نام مستعار را انتخاب کرد و از کجا آمده است. او به من نگاه کرد و جواب داد: بزودی شما مستتر شده و بیشتر مطلع میشوید."

اینکه این نام واقعا از نام یک زن گرفته شده بود تفسیری بود کنایه آمیز از جانب گوسف - ه چهار سال جوانتر.

اثر لنین چه باید کرد، ۱۹۰۲، به انجیل حزب بلشویک مبدل شد. او در این کتاب متن روزنامه را بعنوان سازمانده مشترک بیان و اعلام نمود که چرا حزب باید از انقلابیون حرفه ای تشکیل میشد.

او اعلام کرد: "به ما سازمانی از انقلابیون بدهید، ما روسیه را از جا خواهیم کند"

ایسکرا باید به نشریه - ی نمونه ای مبدل میشد که میتوانست نظم و ترتیب در جنبش انقلابی روسیه را تا سطح بالاتری ارتقاء بدهد. در نثر اغراق آمیز Krzjizjanovskij، روزنامه اینچنین توصیف میشود: "یک راهنما و یک هشدار دهنده برج چراغ دریایی، نشانه ای از رنج انقلابی و قدرت تصمیم گیری در انتخاب عمل".

حقیقت تلخ این بود که شاید کمتر از یک دهم از تمام روزنامه های چاپ شده به مقصد میرسیدند.

در نامه های لنین مدواما از "آبجو" یا "لباسهای پوستی گرم" سخن گفته میشود. در اینجا دقیقا صحبت از محموله های غیرقانونی *ایسکرا* و دیگر ادبیات است.

سالها بعد لنین در حال عبور از استکهلم در کمال بهت و حیرت انباری پر از "آبجو" را در خیابان خانه کودکان در محلی به نام خانه مردم کشف کرد. به عبارت دیگر نشریات روسی هرگز به مقصد نرسیده بودند. او در این مورد به برانتینگ^۷ نوشت.

* http://en.wikipedia.org/wiki/Hjalmar_Branting - مترجم

در تابستان ۱۹۰۳، ۶۰ نفر شرکت کننده، که ۴۸ نفر از آنها حق رای داشتند، در کنگره سوم سوسیال دمکراتهای روسیه گرد هم آمدند. این کنگره ابتدا در بروکسل گشایش یافت اما باید به خاطر مشکلات با پلیس به لندن منتقل میشد.

شماری از مسائل مهم شرکت کنندگان را به دو گروه تقسیم کرد. اولین نزاع را تجزیه طلبی یهودیان بوجود آورد. زمانیکه در کنگره نشان داده شد که حزب تمایلی به تقسیمات ملی میهنی نداشت، هئیت شرکت کننده از جانب Bund، حزب سوسیال دمکراتهای یهودی، کنگره را ترک نمود.

مسئله بعدی ضوابط حزب بود. لنین خواهان حزبی به هم پیوسته از انقلابیون حرفه ای بود، در حالیکه ماراتف حزبی نامنجم تر را مطالبه مینمود. در پیشنهاد لنین آمده بود: "عضو حزب کسیست که در یکی از سازمانهای حزبی شرکت میکند، وظایف یک عضو را

انجام میدهد، حق عضویت پرداخت مینماید، ضوابط حزب را دنبال مینماید" و "غیرو غیرو. ماراتف پیشنهاد کرد: "عضو حزب کسیست که تحت کنترل حزب کار و به شکلی به سازمانهای حزبی کمک میکند".
موضع "سخت گیرانه تر" لنین غالب آمد.

سومین سوال مورد اختلاف این بود که چه کسی *ایسکرا*، ارگان حزب را میساخت. در پایان رای گیری کنگره با ۲۵ رای بر علیه پلخانف و با ۲۳ رای لنین و ماراتف را به سردبیری *ایسکرا* انتخاب نمود. Vera و Aleksander Potresov، Pavel Akselrod و Zaslutj که تمایل به راست داشتند از کار برکنار و هئیت مدیره شش نفره سه نفره شده بود.
در این رای گیری بود که مفاهیم بلشویکها و منشویکها متولد شدند. *Mensjinstvo* اقلیت و *bolsjinstvo* اکثریت معنی میدهد. جالب اینجاست که "حزب اکثریت" در سالهای پیش رو اغلب در موضع اقلیت بود.
کنگره لندن به پیشنهاد پلخانف تر "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا"، مارکس در کتاب "انتقاد از برنامه گوتا" مطرح نموده بود، پذیرفت اما منشویکها با آن مخالفت کردند.

شهود حاضر تشریح میکنند که در آن لحظه چگونه تحت تاثیر هنر سخنوری لنین قرار گرفته بودند. از جانبی آنها مانند ترتسکی زبان لنین را "ساده"، سودمند، بله تقریباً زاهدانه" ارزیابی نمودند. "لنین آرام، بدون ترحم و بدون فصاحت صحبت میکرد، این را Ilja urgEhrenb میگوید که زندگی لنین را طی دوران تبعیدش در پاریس^۷ دنبال نمود.
در تبیین با اندکی عدم توازن در سخنرانی لنین، تاکید شده توسط "۲" - ه خس دار او، مخاطبان تابع منطق سازش ناپذیرش شدند.
شهود حاضر در جلسه تشریحی حاکی از اینکه لنین آنها را از دام شک و تردید رها نمود ارائه میدهند.
"ابتدا فکر کردم که او بد صحبت میکند"، گورکی از کنگره لندن در سال ۱۹۰۳ میگوید، "اما پس از یک دقیقه من مانند دیگران توسط سخنرانی او "بلیده" شدیم. سخنرانی او چنان موزون، کامل و همزمان چنان ساده و پر قدرت بود که گورکی آنرا در ردیف یک اثر کلاسیک قرار داد: "در آنجا همه چیز وجود داشت با اینحال به اندازه کافی و بدون آرایش - و اگر وجود داشت نه تنها دیده نمیشد بلکه همانند دو چشم بر روی یک سر یا پنج انگشت روی یک دست طبیعی بود."^۹
به دفعات رخ داد که لنین را به خاطر مواضع آشتی ناپذیرش مورد انتقاد قرار دادند. انسانهای خوب اغلب بینشی مادرزادی را با خود حمل میکنند، بینشی که به دنبال ایجاد "وحدت"، که "تا آنجا که میتوانند گرد آورند" تلاش مینماید..
اما لنین مطلب را اینچنین درک نمیکرد. او تصور میکرد که اختلافات درونی حزب را مستحکمتر مینمود. از طریق گوشزد نمودن اشتباهات - ه ماراتف لنین موقعیت خود را روشن و حزب از طریق مبارزه با ناپایداریها بر روی نیروی اراده خود تمرین میکرد.
لنین بر این عادت بود که از یک قیاس - ه تمثیلی - ی متعلق به تولستوی استفاده کند. او طی یک پیاده روی در Tula از فاصله ای دور مردی را دید که در پیاده روی نشسته و دستهای خود را به شکل مصقره ای تکان میداد. ابتدا تصور کرد که آن مرد دیوانه بود، اما وقتی نزدیکتر رفت دید که او چاقوی خود را با جدول پیاده روی تیز میکرد.
"اختلافات تئوریک نیز اینچنین هستند". با تعمق به آنها میتوان به مفاهیم آنها پی برد.

پیروزی آسان در لندن با شکستی دنبال شد. لنین بر روی پلخانف به عنوان یک متحد بر علیه ماراتف حساب کرده بود. اما پلخانف به این نیاز داشت که خود را به عنوان فردی جدا از لنین نشان بدهد و به همین دلیل مرتباً از ماراتف پشتیبانی مینمود. حتی لئو ترتسکی، یک ستاره دنباله دار ادبی که از دشتهای نواحی سیبری برای اینکه در آشپزخانه لنین در لندن فرود بیاید به فضا پرتاب شده بود، جانب ماراتف را گرفت و لنین را به عنوان "تروریست و حاکم مطلق" محکوم نمود.
زمانیکه پلخانف بر خلاف تصمیم کنگره Akselrod، پتروف و Sasulitj را دوباره بر سر کار آورد و در ضمن ترتسکی را به عنوان هفتمین عضو در هئیت تحریریه *ایسکرا* انتخاب نمود، تحمل لنین بسر آمد.
تلاش Vera Zaslutj برای میانجیگری بیهوده بود. او در پیغامی محرمانه به لنین گفت: "گئورگی (پلخانف) مثل یک سگ تازی گاز میگیرد و بعد ول میکند. اما شما یک ulldogB (نوعی سگ) هستی که وقتی گاز میگیری، میکشی."
تعلق به لنین کارگر نیفتاد، ترمیم تضاد داخلی حزب برای او غیر ممکن شده بود. او با ارائه تشابهی این چنین توضیح داد:
"ما گروهی کوچک بر روی یک راه باریک - ه سرازیر و سخت قدم میزنیم و دست یکدیگر را محکم گرفته ایم. ما از همه طرف در محاصره دشمن هستیم و تقریباً باید به صورتی پیوسته از سر راه آتش دشمن کنار برویم. ما بر اساس یک تصمیم، دقیقاً جهت مبارزه بر علیه دشمن و برای اینکه به دام آن باتلاق عمیق نیفتیم، با یکدیگر متحد شده ایم، انسانهای بی فرهنگ و بیسواد از همان ابتدا ما را متهم نمودند به اینکه ما خود را به عنوان گروهی مخصوص ایزوله و راه مبارزه را انتخاب و سازش نمیکشیم.
و اکنون برخی از میان ما فریاد میکشند: به ما اجازه بده به باتلاق برویم! اما زمانیکه ما از آنها میخواهیم که خجالت بکشند، پاسخ میدهند: شما چه انسانهای عقب مانده ای هستید؟ و چگونه جرئت میکنید که ما را از نشان دادن یک راه بهتر منع کنید؟ نه، سروران من، شما کاملاً آزادی که ما را نصیحت کرده و به راهی که مایلید بروید، حتی در باتلاق. فقط دست ما را رها کنید! دست خود را به طرف ما دراز نکنید و نام مقدس "آزادی" را لجن مال ننمایید، به دلیل اینکه ما نیز آزادی به راهی برویم که میخواهیم انتخاب کنیم، آزادی که با هر دو، باتلاق و دیگران که به آن سمت منحرف شده اند، مبارزه نماییم."

زمانیکه *ایسکرا* به ژنو، به خاطر اینکه در آنجا زندگی ارزاتر بود، منتقل شد، لنین بر خلاف تمایلش به آنجا کوچ کرد. در راه سفر، در پاریس، او در مدرسه - ی عالی که توسط پروفیسورهای تبعیدی روسی بنیان نهاده شده بود سه سخنرانی ایراد نمود. او آسان و قانع کننده صحبت کرد، "سخنوری" هرگز. سخنرانی سریع او برای تند نویسه همواره یک عذاب بود.

اما انسان پر شوری مانند لنین دیگر نمیتوانست ساکت بماند. او به نشریه ای برای انتشار ایده های بشمارش نیاز داشت. پس از ۵۱ شماره او هئیت تحریریه/ایسکرا را ترک و سردبیر روزنامه تازه تاسیس شده - ی dVperjo (به پیش) شد که اولین شماره اش در ۲۲ دسامبر ۱۹۰۴ با مقاله او "استبداد و کارگران" منتشر شد. لنین نوشت: "حکومت مطلقه به لرزه افتاده است". در ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۴ وزیر کشور von Plehve توسط بمب یک تروریست به قتل رسیده بود و ژاپن در حال پیروزی بر نیروهای نظامی روسیه بود.

در ژنو لنین، کروپسکایا و مادرش آپارتمان کوچکی را اجاره کردند. در آن زمان سوئیس از مهاجران روسی موج میزد. در دانشگاه سوئیس تقریباً تعداد دانشجویان روسی برابر بود با تعداد دانشجویان سوئیس و ۹ نفر از اعضای ده نفری اتحادیه دانشجویان را مهاجران روسی تشکیل میدادند!

روسها اغلب فقیر بودند و با هم زندگی میکردند. برای مدتی انقلابی جوان ja GessenMari در خانه اولیانوف ها زندگی میکرد. او از تبعیدگاه خود Jakutien گریخته و موفق شده بود که خود را به لنین، که او را از دوران ایسکرا میشناخت، برساند. Gessen در خاطرات خود حکایتی را از لنین بازگو مینماید:

"بهار سال ۱۹۰۴ بود. من میخواستم که به روسیه برگردم، و ما تصمیم گرفتیم که یک گردش خداحافظی را در کوه ترتیب بدهیم. ولادیمیر ایلیچ، Nadezjda Konstantinovna و من با قایق رهسپار Montreux شدیم. ما از قصر ملال انگیز Chillon - زندان بسیار زیبا تشریح شده - ی Bonnivard توسط Byron، بازدید کردیم، ستونی را که Bonnivard به آن به غل و زنجیر کشیده شده بود و نوشته ها و کتیبه های Byron را دیدیم.

ما پس از بیرون آمدن از زندان - تاریک از نور شدید حیرت زده شدیم. و صحنه آنچنان شادی بخش و زیبا بود که انسان را به تحرک و امیداشت. تصمیم گرفتیم که به قله ای پر از برف صعود کنیم. ابتدا همه چیز خوب بود، اما هر چه بالاتر رفتیم، راه دشوارتر و دشوارتر شد به همین دلیل تصمیم گرفتیم که Nadezjda Konstantinovna در هتلی در انتظار ما بماند. برای اینکه کمی سریعتر به قله برسیم، از راه اصلی خارج و بسرعت به طرف بالا حرکت کردیم. با هر قدمی به جلو راه دشوارتر میشد. ولادیمیر ایلیچ با قدرت و مطمئن راه میرفت و به تلاشهای من که سعی میکردم عقب نمانم میخندید. به زودی خود را به هر چهار نفر آنها رساندم و برف در دستان من ذوب میشد اما نتوانستم از لنین پیشی بگیرم، بالاخره به قله رسیدیم. چشم اندازی بی انتها، سرزمینی با رنگهایی غیر قابل توصیف. در مقابل ما در یک سطح وسیع تمام مناطق، همه شرایط اقلیمی، تو گویی که آنها را در یک سینی چیده اند، قرار داشت. برفها میدرخشیدند، کمی پایینتر دیده میشد که آلپ، و هر چه پایتزر چمنزارهای سرسبز و رویش چشمگیر گیاهان جنوبی، رشد میکنند. من حال عجیبی داشتم و آماده بودم که شعری از شکسپیر و Byron را دکلمه کنم. تکانی به ولادیمیر ایلیچ دادم: او در افکار خود غرق شده بود و ناگهان فریاد کشید:

[منشویکها حقیقتاً قریحه ای دارند که میتونن همه چیز را خراب کنن] "ادامه دارد

۱- زبان روسی میان "روسکی" (ruski) و "روسکی" (Rosijkij) تفاوت قابل میشود. تفاوتش همانند تفاوت میان "finsk" (فنلاندی) و "finländsk" (فنلاندی) میباشد. به عبارت دیگر اولین مفهوم اغلب نشان دهنده قومیت و دومی کلیه ساکنان در کشور را نشان میدهد.

۲- Willi سرکوب 32 (Köln 1973), p 32: Lenin als Emigrant in der Schweiz

۳- M. G Sjtejn: Uljanony i Leniny. Tanja rodoslovnj i psevdonima (S:t petersburg 1997), p 176 ff.

۴- در نامه به نویسنده ۸ فوریه ۱۹۹۹.

۵- لنین (Lenin) میتواند بعنوان یک صفت مضافالیه ساخته شده از لنا (Lena) در نظر گرفته شود. در نتیجه شوهر لنا میتواند بدین شکل (Lenin Muzj) نوشته بشود.

۶- Zerja nr 2-3, Stuttgart, 1991

۷- Gunnar Gunnarson: Lenin (Stockholm 1970), p 87

۸- به مثال A.D Naglovskij در Dimitri Volkogonov نگاه کنید: A.a., band 2, p 428

۹- Maksim Gorki: Literaturnyje portrety (Mosko 1983) p

زنده باد لنینیسم، تئوری و تاکتیک پرولتاریا در عصر امپریالیسم!

توفان شماره ۱۶۴ آبان ماه ۱۳۹۲
ارگان مرکزی
حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌های از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * اتحاد دوستی جوانان بریتانیا - شوروی ۱۹۴۲
- * آموزش در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترتسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولژین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی
- * مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس
- * امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین
- * توطئه بزرگ کتاب سوم
- * توطئه بزرگ کتاب چهارم

در خطه حکمرانی اسرائیل اثر ارزشمندی از بهروز افراشته

سرزمین اشغال شده فلسطین توسط عزرائیل

ما خواندن این کتاب را به همه علاقمندان و پژوهشگران و مبارزین راه زادی و استقلال و سوسیالیسم توصیه می‌کنیم



آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

سایت کتابخانه اینترنتی توفان

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

سایت آرشیو نشریات توفان

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

توفان در توئیتر

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=t>

توفان در فیسبوک

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی بی قید و شرط آزاد باید گردند!